

## بررسی یک مسئله فقهی به شیوه متکلمان

### تصحیح رساله‌ای از قاضی عبدالجبار معتزلی

u حسن انصاری قمی

است. البته از دهه پنجاه میلادی و با کشف شماری از مهم‌ترین نسخه‌های خطی معتزله در یمن به وسیله هیئتی از محققان بنام مصری و از جمله مرحوم فؤاد سیّد، یمن به عنوان مرکز اصلی نسخه‌های خطی معتزلی شناسایی شد، اما از آن پس جز در سنوات اخیر، تلاشی جدی در راه کشف شمار دیگری از نسخه‌های خطی معتزلی یمن انجام نپذیرفت. در سال‌های دهه‌های هفتاد به بعد، شماری از محققان غربی به تصحیح و چاپ انتقادی تعدادی از کتاب‌های معتزلی دست یازیدند، که از همه مهم‌تر باید مادلونگ، فان اس و ژیماره را نام برد، اما هم اینک و از چند سال قبل مادلونگ و اشمیتکه دو استاد برجسته این دسته از مطالعات، کار تصحیح شمار دیگری از متون اعتزالی را شدت بخشیده‌اند. البته در یمن نیز محققان جوان زیدی دست به کار بزرگی زده‌اند و انتشار شماری از متون کلامی زیدی / معتزلی را وجهه همت خود قرار داده‌اند. در کنار این کار، البته تحقیق درباره برخی از متون ناشناخته و جنجالی معتزله و بررسی هویت برخی از این منابع مورد توجه بوده است؛ فی‌المثل دانیل ژیماره و ویلفرد مادلونگ هر یک با انتشار مقالاتی محققانه درباره برخی از این متون، هویت این نوع از منابع را روشن‌تر کرده‌اند، مانند کتاب‌های مسائل الامامة منسوب به ناشیء اکبر (و در حقیقت از آن جعفر بن حرب) و نیز (تعلیق) شرح اصول الخمسه مانکدیم. کتاب‌شناسی‌های خوبی نیز در این باره از سوی همین محققان و نیز زابینه اشمیتکه و دیگران منتشر شده و یا در دست انتشار است. در سایت الکترونیکی نکته‌ها و یادداشت‌ها (در مجموعه حلقه کاتبان)، پیشتر در این باره مطالبی از من منتشر شده که می‌تواند مورد مراجعه محققان قرار گیرد.

امسال به دلیل اقامت دو هفته‌ای در کتابخانه واتیکان در شهر رم، توانستم با شماری از نسخه‌های خطی زیدی این

در سال‌های اخیر مطالعه اندیشه کلامی معتزله ابعادی تازه به خود گرفته است، این امر به دلایل مختلفی می‌گردد. در اینجا قصد بررسی این موضوع را ندارم، اما تنها باید در میان اسباب و علل این رویکرد اسلام‌شناسان غربی، به مسئله پیدا شدن شماری قابل توجه از متون معتزلی اشاره کنم که به کوشش تنی چند از محققان در کتابخانه‌های یمن و سن پترزبورگ روسیه شناسایی شده است. متأسفانه در کشور ما ایران، که یکی از مهم‌ترین مراکز تولید ادبیات و اندیشه معتزلی در تاریخ اندیشه کلامی - اسلامی بوده است، کمتر نشانی از پی‌گیری این موضوع دیده می‌شود. هم اینک می‌توان به جرأت گفت که در زبان فارسی کمتر نوشته‌ای محققانه در این موضوع، یافت می‌شود. تنها استثناء، مقالات دایرةالمعارف‌هاست که البته بیشتر آنها، یا از نوشته‌های محققان غربی در این زمینه اندک بهره‌ای ندارند و یا تنها متکی بر آنها هستند و حرف و تحقیق تازه‌ای عرضه نمی‌کنند. بی‌تردید هم اینک نوشتن در این موضوع بی‌توجه به نوشته‌های محققانی مانند ویلفرد مادلونگ، یوزف فان اس، دانیل ژیماره، ریچارد فرانک، زابینه اشمیتکه و برخی دیگر امکان‌پذیر نیست. نویسنده این سطور، که سالیانی است دل به تحقیق درباره معتزله سپرده است، هم اینک بیشتر اوقات خود را در این باره سپری می‌کند. بیش از هر چیز، شناخت منابع کهن معتزلی برای ورود به چنین حوزه‌ای ضروری است. به لطف الهی، در سفرهای تحقیقاتی خود به یمن و برخی از کشورهای اروپایی در گوشه و کنار کتابخانه‌ها، به شماری از کتاب‌ها و نسخه‌های خطی معتزله دسترسی پیدا کردم که برخی از آنها، برای نخستین بار نشانی از آنها دیده می‌شد. البته بخشی از این میراث، متعلق به زیدیان یمن است و توسط آنان که در مشرب کلامی، معتزلی بوده‌اند، به رشته تحریر درآمده و برخی دیگر دست کم توسط آنان برای آیندگان محفوظ مانده

را تشکیل می‌دهند و در حوزه نظر اسلامی نباید تفکر اسلام را تنها به فلسفه اسلامی و مکتب نظری فیلسوفان فروکاست. حال پرسش من این است که ما تاکنون در مقایسه با ابن سینا، چقدر تلاش کرده‌ایم تا اندیشه کلامی متکلم معاصر او یعنی قاضی عبدالجبار همدانی را که درست در همان حوزه جغرافیایی و سیاسی که ابن سینا در آن و در حوزه فلسفه نظرورزی می‌کرده است، بشناسیم. به جرأت می‌توانم بگویم، هیچ در کتاب‌های تاریخ فلسفه و تفکر اسلامی که در ایران منتشر می‌شود، گاه حتی نامی از این متکلم برجسته ایرانی و دانشمندی که ده‌ها کتاب بزرگ و مهم را به رشته تحریر درآورده است، دیده نمی‌شود و اگر هم از او سخنی می‌رود تنها به کلیاتی بسنده می‌شود و جزئیات اندیشه او و اختلافات وی با سایر متکلمان معتزلی روشن نمی‌شود. در دو سه دهه اخیر، دست کم قریب شش، هفت کتاب درباره او به زبان‌های غربی منتشر شده و تحقیق درباره وی موضوع رساله‌های دکتری بوده است؛ از آن میان تعدادی توسط انتشارات بریل چاپ شده است. این کتاب‌ها و ده‌ها مقاله درباره قاضی عبدالجبار که به این زبان‌ها منتشر شده، حتی (جز با برخی استثناها) به فارسی نیز درنیامده است. عرب‌ها در این موضوع، از ما بسی جلوترند و تاکنون شمار قابل توجهی تک‌نگاشت درباره معتزله و شخص قاضی عبدالجبار به زبان عربی منتشر شده که نمی‌توان نمونه‌ای از آنها را در زبان فارسی معرفی کرد. بنابراین به نظر من می‌بایست در این باره چاره‌ای اندیشید و هر کس گوشه‌ای از این کار مهم را پی بگیرد. هنوز همه کتاب‌های قاضی عبدالجبار منتشر نشده و اینک بخشی دیگر از کتاب المعنی قاضی عبدالجبار یافت شده که در دست انتشار است. برخی از منابع معتزلی را تنها باید با تلاش بسیار، شناسایی کرد؛ شماری از آنها در فهرست‌ها به خوبی معرفی نشده‌اند و یا حتی مورد غفلت فهرست‌نگاران قرار گرفته‌اند. برخی از آنها، حتی نامشان هم، روشن نیست و یا اطلاعاتی از هویت مؤلفان آنها نداریم. در برخی مجموعه‌های خطی، نسخه‌های معتزلی در کنار کتاب‌های دیگری کتابت شده‌اند و از این رو مورد غفلت قرار گرفته‌اند. مواردی هم هست، که روشن است عمداً مشخصات کتاب، از سوی مالک (به دلایل مذهبی و یا ترس از دیگران)، پاک شده و یا از دسترس طالبان کتاب دور نگه داشته شده است. داستان حمله سلطان «سنت مدار» محمود غزنوی به ری (از مهم‌ترین مراکز معتزله در عصر آل

کتابخانه مهم، که مجموعه‌ای بزرگ از نسخه‌های خطی یمنی را در بر دارد، از نزدیک آشنا شوم. به امید خداوند می‌کوشم در آینده بخشی از نسخه‌های این کتابخانه را معرفی و درباره آن مطالبی عرضه کنم. در اینجا نمونه‌ای از متون مهم این کتابخانه را معرفی کرده و تصحیحی از آن ارائه می‌نمایم. این متن، تاکنون منتشر نشده و مورد غفلت بیشتر محققان این حوزه قرار گرفته بوده است. به بهانه این‌که این متن کوچک، نوشته متکلم برجسته معتزلی، قاضی عبدالجبار همدانی (د. ۴۱۵ق) است، مناسب دیدم نکته‌ای را مورد توجه قرار دهم که کمتر مورد بحث در کشور ما قرار گرفته است. متأسفانه با وجود این‌که سهم اندیشه کلامی متکلمان در ساختار تمدن و فرهنگ اسلامی بسیار زیاد بوده و آنرا تنها می‌توان با نقش فقیهان قابل مقایسه دانست، اما هر گاه که در میان ما، سخن از تفکر اسلامی و به ویژه تفکر خردگرای اسلامی می‌شود، تنها به تفکر فیلسوفان اشاره می‌شود و اهتمام اصلی را متوجه آنان می‌کنیم. درست است که در اسلام شیعی، تفکر فلسفی به ویژه پس از خواجه نصیرالدین طوسی، محوریت عمده‌ای پیدا کرد، ولی فراموش نکنیم که درست از همین دوره و در حقیقت پیشتر از آن از عصر فخر رازی، فلسفه و کلام، نسبتی تنگاتنگ پیدا کردند و فلسفه بیش از پیش متأثر از کلام شد و به یک معنا، فلسفه از شکل بحث آن خارج شد و در بسیاری از مسائل و در نوع تحریر، مباحث تحت تأثیر مباحث متکلمان قرار گرفت و در لباس کلام، ظاهر شد. بنابراین کلام در فلسفه، تأثیر بزرگی نهاد و این تأثیر تنها منحصر به کلام شیعی نبود که خود، ریشه در کلام معتزلی داشت، بلکه پیش از آن فلسفه، متأثر از کلام اشعری گردید که به ویژه پس از امام الحرمین جوینی، صورت و بنیاد نظری‌تری پیدا کرده بود و به هر حال خود تحت تأثیر کلام معتزلی و کلام گروه‌های نزدیک به معتزله مانند شماری از مرجئه و جهمیه و نیز ضرار بن عمرو و دیگران بود. کلام فخر رازی و حتی غزالی، گرچه هر دو سنی اشعری بودند، تحت تأثیر معتزله قرار داشت و چنان‌که می‌دانیم، فخر رازی مستقیماً تحت تأثیر ابوالحسنین بصری بود که از مهم‌ترین متکلمان معتزلی است. بنابراین مهم‌ترین ریشه تفکر نظری در ساختار اعتقادی اسلامی، مرتبط با حوزه دانش کلامی متکلمان و متفکران معتزلی و برخی دیگر از متکلمان مانند ضرار بن عمرو و هشام بن الحکم است. کلام در کنار فقه، دو بنیاد اصلی اندیشه اسلامی

المعتمد او که در ۲ جلد هم به چاپ رسیده، در میان اصولیان دیگر تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت، بطوری که فخر رازی در کتاب المحصول از آن بیشترین تأثیر را برده است. شاگرد دیگر قاضی، یعنی امام زیدی مشهور أبو طالب الهارونی الناطق بالحق (در گذشته ۴۲۴ق) نیز با تدوین چندین کتاب اصولی راه را برای مطالعات اصولی زیدیان ایران و یمن باز کرد که در مقاله دیگری به آن پرداخته‌ایم.

البته اطلاع ما از آراء فقهی و فتاوی معتزلیانی مانند قاضی عبدالجبار و اختلافات آنان با فقهای سنی به اندازه اطلاع ما از مباحث اصولی ایشان نیست. طبعاً در فروع فقهی که میان فقهای هر یک از مذاهب اختلافات و ترجیحاتی (اختیاراتی) وجود داشته است، آنان نیز هر یک آراء فقهی خاص خود را داشته‌اند. مسلماً متکلمانی معتزلی که به تفسیر قرآن نیز می‌پرداخته‌اند، در ذیل آیات فقهی مباحث مرتبط با آن دسته از آیات را نیز مطرح می‌کرده‌اند که به دلیل در اختیار نبودن تفاسیر بزرگ متکلمان معتزلی (جز پاره‌هایی از آنها در نقل‌های متأخرتر) نمی‌توان روایت روشنی از فعالیت‌های فقهی/قرآنی آنان ارائه داد. از دیگر سو، فی‌المثل در مورد قاضی عبدالجبار و برخی دیگر از متکلمان معتزلی می‌دانیم که آنان مقام قضاء نیز داشته‌اند و بنابراین در مباحث قضایی فتاوی ویژه‌ای نیز بی‌تردید از آنان روایت می‌شده است. عبدالجبار به دلیل این‌که مقام قاضی‌القضاتی داشته، طبعاً در مباحث قضایی و نوازل فقهی، از او آرای ارائه می‌شده است. گرچه در مورد معتزله متأخرتر،

بویه و حتی پس از آن) و سوزاندن و نابود کردن کتاب‌های اهل اعتزال را که همگان شنیده‌ایم و خوانده‌ایم . . .

\*\*\*

ما از مذاهب و طریقه‌های فقهی متکلمان معتزلی نخستین، اطلاع زیادی نداریم، گرچه می‌دانیم که برخی از قدمای آنان دارای مذاهب فقهی خاصی بوده‌اند و در مباحث اصولی آراء متفاوتی با آراء اصولیان سنی از آنان روایت شده است. البته از سده چهارم، معتزلیان به تدریج به مذاهب فقهی متداول، یعنی حنفی و یا گاهی شافعی گرایش پیدا کردند. این امر را در بغداد و خراسان به درستی می‌توانیم گزارش کنیم. گرایش به مذهب حنفی و یا شافعی بستگی تامی با محیط پرورش آنان و تحصیلات‌شان داشت. درباره مباحث اصولی ما هم‌اکنون شماری از کتاب‌های اصولی معتزلی و یا کتب اصولی زیدیان معتزلی مشرب را در اختیار داریم که در آنها به تفصیل آراء اصولی متکلمان معتزلی و اختلافات آنان با اصولیان حنفی و شافعی گزارش شده است. در بغداد در سده‌های چهارم و پنجم قمری، معتزلیان به مباحث و آموزش‌های اصولی علاقه‌مند بودند و در درس‌های اصولیان حنفی شرکت می‌کردند و خود نیز درس اصول فقه داشتند و کتاب‌هایی در این زمینه تدوین می‌کردند. قاضی عبدالجبار در این میان توجه خاصی به دانش اصول فقه داشت و درس‌ها و کتاب‌هایی در این زمینه ارائه کرد. این گرایش، به ویژه پیش از او با استاد متکلم نامدارش أبو عبدالله البصری (در گذشته ۳۶۹ق) آغاز شد که آراء اصولی مهمی از او در منابع نقل شده است. کتاب‌ها و درس‌نوشت‌های قاضی عبدالجبار در میان معتزله و زیدیه بعدی نفوذ زیادی داشت و مبنایی برای تدوین کتاب‌های بعدی قرار گرفت. در این میان باید به کوشش‌های اصولی شاگردش أبو الحسین البصری (در گذشته ۴۳۶ق) در این زمینه اشاره کرد که کتاب



است. این رساله در پایان نسخه‌ای کهن (کتابت شعبان سال ۷۴۵ ق) از (تعلیق) شرح اصول الخمسه مانکدیم در کتابخانه واتیکان (به شماره ۱۰۲۸) و با عنوان «مسئله فی الغیبه» (برگ ۲۴۶ أ و ب) موجود است که کاتب کتاب مانکدیم آن را در پایان نسخه خود قرار داده است. این نسخه در فهرست کتابخانه نیز ذکر شده و در مقدمه عبدالکریم عثمان بر شرح اصول الخمسه نیز از آن یاد شده است. از این رساله نسخه دیگری نمی‌شناسیم و به همین دلیل تنها بر اساس همین نسخه، این متن را در اینجا منتشر می‌کنیم:

[۲۴۶ أ] مسئله فی الغیبه سئل<sup>۲</sup> عنها القاضی عبدالجبار بن أحمد رضی الله عنه.

إعلم أن الغیبه أن یذكر الإنسان غیره بظهر الغیب بما یوحشه إذا سمعه صادقاً فیہ ولم یکن ذلک الغیر مستحقاً له. وإنما إیترطنا فیہ أن یذكره بظهر الغیب لأن ما یقوله فی حضوره<sup>۳</sup> لا یعد غیبیه. وكذلك ما لا یستوحش منه إذا سمعه أو یسر به لم یکن غیبیه وكذلك الكذب یعد بهتاناً ولا یكون غیبیه. وكذلك إذا ذمّه بما یستحقه لم یکن غیبیه. وأعلم أن ما یذكر الإنسان به غیره بظهر الغیب لا یخرج من وجوه ثلاثة: إما أن یذكره بما له مدخل فی المدح أو بما له مدخل فی الذم أو بما لا مدخل له لا فی المدح ولا فی الذم. ففي الأول لا یكون مغتاباً مثل أن یقول أنه فاضل أو شجاع أو حسن الوجه ونحو ذلك وكذلك إذا ذكره بما لا مدخل له لا فی المدح ولا فی الذم نحو أن یقول أنه تاجر أو سفار إلى بلد كذا أو ما یجری مجراه. والذي یجوز أن یكون مغتاباً به فهو أن یذكره بما له مدخل فی الذم وهذا علی ضربین: إما أن یذكره بما هو فیہ من فعله أو یذكره بما لیس من فعله بل هو خلق الله. فإذا ذكره بما لیس من فعله وكان مخلوقاً فیہ، فإنه یكون غیبیه بلا شبهة، إذا قصد به نقصه مثل أن یقول أنه طویل أو قصیر أو أعمى علی وجه التنقیص. فأما إذا ذكر ذلك لا علی وجه النقص وقصد به التعریف والإخبار عما خصّه الله به من الامتحان لم یکن غیبیه، نحو أن یقول: فلان

آنان یا به مذهب حنفی و یا شافعی گرایش داشتند، اما به هر حال آراء اصولی و کلامی آنان در اتخاذ برخی آراء خاص فقهی و یا دست کم در نوع ارائه ادله و اسالیب اجتهادی مؤثر بوده است که متأسفانه تاکنون در این باره کاوشی جدی صورت نگرفته است. در این میان برخی از مباحث فقهی ارتباطی خاص با مباحث کلامی نیز داشت که طبعاً رویکرد آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد. در این جا می‌توان مسئله امر به معروف و نهی از منکر را مورد اشاره قرار داد که از سوی اسلام‌شناس نامدار آمریکایی، آقای مایکل کوک در فصلی از کتابش در این زمینه مورد مطالعه قرار گرفته است.

آنچه در اینجا مد نظر است، انتشار نمونه‌ای است از مباحث فقهی که به خامه قاضی عبدالجبار همدانی است که در آن مسئله‌ای فقهی را مورد مناقشه و بحث قرار داده و آن را تا اندازه‌ای با اسلوب متکلمانه ارائه داده است. این مسئله، موضوع غیبت است که از گناهان کبیره قلمداد می‌شود و در کتاب‌های فقهی احکام خاص خود را دارد. این مسئله از سویی دیگر با موضوع امر به معروف و نهی از منکر نیز ارتباط دارد. می‌دانیم که معتزلیان آراء بسیار سختی درباره گناه کبیره و سهم عمل در تحقق ایمان (مسئله منزله بین المنزلتین) داشته‌اند. از دیگر سو، موضوع غیبت بعدی سیاسی نیز به دلیل ارتباط آن با موضوع امر به معروف و نهی از منکر داشته است، چرا که احیاناً اجرای امر به معروف و معارضه سیاسی با حاکم بر اساس عمل به این اصل مستلزم افشاگری بر علیه حاکم نیز بوده است. بنابراین ما در این جا با موضوعی دارای ابعاد مختلف فقهی، کلامی و سیاسی روبرو هستیم، که می‌توانیم حساسیت آن را از سوی قاضی عبدالجبار به عنوان یک مقام سیاسی / دینی در حکومت آل بویه درک کنیم.

این مسئله از سوی قاضی عبدالجبار در یک رساله کوتاه (با عنوان مسئله) مطرح شده که روشن است که از وی در این رابطه پرسش شده و او در این رساله کوتاه به این موضوع پاسخ داده





مجری شاهدین شهدا علی أن الغیر سرق فإن الإمام لا یقیم علیه الحدّ جزاءً ونکالاً علی سبیل القطع لأنّه یجوز کذبهما وإنما یقترب إلى إقامة الحدّ من الإستخفاف قدرأ<sup>۲۰</sup> یسیراً لما غلب علی ظنّه أنّ الشاهدین صدقا ولس كذلك إذا علم لأنّ ذلك یجری مجری أن یعلم الإمام کونه صادقاً فبقرب<sup>۲۱</sup> إلى الحدّ من الإستخفاف قدرأ عظیماً. تمّت المسئلة.

پی نوشت:

۱. در اینجا لازم می‌دانم از پروفیسور مادلونگ به دلیل این که این تصحیح را زیر نظر قرار داده و پیشنهادات سازنده‌ای ارائه دادند و نیز از پروفیسور زابینه اشمتیکه به دلیل اینکه زمینه این اقدام را فراهم کردند، کمال سپاسگزاری خود را ابراز نمایم.
۲. سئل: سأل.
۳. حضوره: وجوبه.
۴. إن ما: إنما.
۵. أو: و.
۶. نحو: مکرراً.
۷. إذا: فإذا.
۸. محذور: محصور.
۹. کبیراً: کثیراً.
۱۰. مجاهر: مجاهرأ.
۱۱. کذا فی النسخة.
۱۲. علی: علا.
۱۳. یغتر به: یغمرنه.
۱۴. قارن: محمد بن اسماعیل الأمیر، سبل السلام، القاهرة، ۱۳۷۹ ق، ۴ / ۱۸۸، الذي رواه بهذا اللفظ وروی فی مصادر أخرى بلفظ آخر.
۱۵. هناك كلمتين لا تقرأ.
۱۶. كلمة تبدو أنها تذكر.
۱۷. سورة حجرات، الآية ۶.
۱۸. وإن: فإن.
۱۹. التصیح: التصیحة.
۲۰. قدرأ: لاتقرأ واضحة فی الأصل.
۲۱. فبقرب: فتقرب.

فی شدة عظیمة من الفقر أو من العماء علم من قصده ذلك. وأما إذا ذكره بما هو فعله فذلك الفعل علی ضربین: إما أن یكون مما یجوز له فعله بأن یكون مباحاً أو مندوباً أو واجباً فما هذا سبیله إذا ذكره متنقصاً به فإنه یكون غیبة، مثل أن یقول: أنه كثیر الأكل أو كثیر النوم أو كثیر الحاجة إلى الخلوّة وإذا لم یقصد التنقیص والذمّ لم یكن غیبةً أيضاً لأنه یجوز أن یخبر عن قوة شهوته للطعام فلا یكون معتاباً. وإن كان ذلك مما لا یجوز له أن یفعله وهو محذور<sup>۱</sup> فهو علی ضربین: فإن كان مظهرأ له مجاهرأ به غیرکاتم له فإن ذكره بذلك علی وجه الذمّ والإنكار جائز ولس بغیبة. ولا فرق بین من یقطع بكونه فسقأ وكبیرأ و بین أن یجوز ذلك فیه. وإن كان غیر مجاهرأ<sup>۱۰</sup> به فهو أيضاً علی ضربین: فإن كان مما واحد<sup>۱۱</sup> من الناس بأن یأمنه علی<sup>۱۲</sup> ماله وأهله أو یصلی خلفه فإن إظهاره واجب لكيلا یغتر به<sup>۱۳</sup> الغیر ولا یكون غیبة، وعلی هذا الوجه یحمل قوله صلی الله علیه: «اذكروا الفاسق بما فیه کی یحذره الناس<sup>۱۴</sup>». وإن لم یكن من هذا الباب فإن إظهاره غیر جائز والواجب کتمانہ علیه بما أمكن وإنما یجب أن ینكر علیه ویصح ویوعظ إذا غلب علی الظن أنه ینفع مع الشرائط التي تذكر فی إنكار المنكر ولا یشدّ عن هذه الجملة شیء مما یعدّ فی الغیبة وهذا كله إذا كان الإنسان عالماً بما یقوله. فأما إذا لم یكن عالماً وأخبره غیره بذلك فإنه یجب أن ینظر فی حال من یخبر. فإن كان غیر موثوق به ظاهر الفسق<sup>۱۵</sup> فإنه لا یجوز أن یقبل قوله ویذكر<sup>۱۶</sup> ذلك الغیر بما أخبر به كما قال الله تعالی: «یا أيها الذین آمنوا إن جاءكم فاسق نبیاً فنبیئسوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتضییحوا علی ما فعلتم نادمین<sup>۱۷</sup>». وإن<sup>۱۸</sup> كان المخبر ظاهر العدالة موثوق بدینه فأخبر عنه بما یوجب التبری منه ولس بظاهر منه وأنه یغلب علی الظن أنه صادق لكنّه لا یجوز أن یذمّ [۲۴۶ ب] ذلك الانسان ویلعن ویذكر بین الناس بما أخبره به بل الواجب أن یقول [له] علی سبیل النصیحة<sup>۱۹</sup> أنّ فلاناً ذكر كذا وكذا فإن كان صادقاً فاتق الله ولا تعاود مثله، إذا حصل فیه شروط الأمر بالمعروف والنهی عن المنكر. وإنما قلنا ذلك لأن خبره لا یزید علی علمه بذلك ولو علمه لكان لا یجوز أن یظهره للناس بل الواجب النصیحة والوعظ، كذلك إذا غلب علی الظن بخبر هذا المخبر. والفرق بین الموضوعین أنه إذا علمه یتبرأ منه قطعاً ولعنه وإن كان الواجب الكتمان وإذا غلب ظن بالخبر لم یتبرأ قطعاً ولم یلعن إلا أنه یخفّ حاله عنده فسی التعظیم ویجری